

فصل‌نامه علمی متن‌شناسی ادب فارسی (نوع مقاله: پژوهشی)

معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان

سال پنجاه و هفتم، دوره جدید، سال دوازدهم

شماره چهارم (پیاپی ۴۸)، زمستان ۱۳۹۹، صص ۳۶ - ۱۹

تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۸/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۲/۲

Doi: [10.22108/RPLL.2020.119980.1613](https://doi.org/10.22108/RPLL.2020.119980.1613)

چهره‌اسماعیلیان ایران در منظومه‌های تاریخی دوره ایلخانی

مهشید گوهری کاخکی* - محمدجعفر یاحقی**

چکیده

در این پژوهش به تصویر ترسیم‌شده از اسماعیلیان الموت و رهبران ایشان در سه منظومه تاریخی مهم دوره ایلخانی، یعنی تاریخ منظوم کاشانی، ظفرنامه مستوفی و شهنشاه‌نامه تبریزی پرداخته می‌شود و همچنین انگیزه‌های مغولان برای نابودی نزاریان ایران بررسی خواهد شد؛ افزون‌بر آن، مقایسه‌ای نیز با تاریخ جهانگشای جوینی، جامع‌التواریخ و تاریخ‌گزیده به عمل آمد تا نگرش کلی هر شاعر نسبت به این حادثه تاریخی و علل دیدگاه‌های متفاوت و اختلاف‌نظر میان آنها بهتر مشخص شود.

به نظر می‌رسد سه رویکرد متفاوت در این آثار وجود دارد: در ظفرنامه از پیشوایان اسماعیلی و پیروان آنها تصویری بسیار نکوهیده ارائه شده است و مستوفی نسبت به آنها نگاهی متعصبانه و بدبینانه دارد. این تصویر منفی و ضددینی از حسن صباح و جانشینان او، به نگاه و بیان جوینی بسیار نزدیک است؛ این در حالی است که در تاریخ‌گزیده که مستوفی آن را پنج سال پیش از ظفرنامه به پایان رسانده است، چنین نگاه سخت‌گیرانه‌ای دیده نمی‌شود. کاشانی همانند خواجه رشیدالدین نگرش معقول‌تر و متعادل‌تری نسبت به اسماعیلیان دارد و صفات منفی کمتری به آنها نسبت داده است که معمولاً رنگ دینی ندارد. در شهنشاه‌نامه به ندرت از اسماعیلیان به بدی یاد می‌شود و هیچ‌گاه از صفات و کلماتی که بار معنایی دینی دارد، درباره آنها استفاده نشده است. تبریزی بارها خورشاه، آخرین رهبر اسماعیلی را ستوده و از نابودی اسماعیلیان ابراز تأسف کرده است. شاید دلیل این رویکرد در شهنشاه‌نامه این باشد که تبریزی جنبش اسماعیلیان را قیامی ایرانی با آرمان‌های ملی می‌دانسته و روحیه ایران‌دوستی او در تفسیر این حادثه تاریخی مؤثر بوده است.

واژه‌های کلیدی

تاریخ منظوم کاشانی؛ ظفرنامه مستوفی؛ شهنشاه‌نامه تبریزی؛ اسماعیلیان ایران؛ حسن صباح؛ خورشاه؛ هولاکوخان

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران mahshidgohari@yahoo.com

** استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسؤول) mgyahaghi@yahoo.co.uk

Copyright © 2021, University of Isfahan. This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>), which permits others to download this work and share it with others as long as they credit it, but they cannot change it in any way or use it commercially.

۱- مقدمه

تاریخ‌نگاران و نویسندگان همواره در طول تاریخ به چگونگی شکل‌گیری فرقه اسماعیلیه، به‌ویژه نزاریان ایران، و عقاید و دیدگاه‌های آنها توجه داشته‌اند. هر نویسنده و مورخی هم براساس ایدئولوژی و جهان‌بینی خود، تصویری متفاوت از این گروه ارائه کرده است؛ مثلاً متکلمان و نویسندگان سنی با نوشتن و انتشار متون و رسالاتی، اسماعیلیه را به‌صورت یک مذهب الحادی در اسلام به تصویر کشیده‌اند (دفتری، ۱۳۷۶: ۴۲). در میان تاریخ‌نگارانی که در دوره حیات اسماعیلیان ایران یا دهه‌های نخست بعد از فروپاشی آنها تاریخ خود را نگاشتند نیز دیدگاه‌های متفاوتی دیده می‌شود؛ برای مثال عظاملک جوینی نگاهی مغرضانه و بدبینانه به اسماعیلیان دارد و از هر فرصتی برای لعن ملاحظه اسماعیلی استفاده کرده؛ درحالی‌که رشیدالدین فضل‌الله منطقی‌تر و واقعی‌تر درباره آنها سخن گفته است (خلعتری و فتحی، ۱۳۸۵: ۳۵).

در دهه‌های اخیر نیز کتاب و مقالات بسیاری درباره تاریخ و باورهای فرقه اسماعیلیه نوشته شده است؛ از آن جمله است: *فدائیان اسماعیلی (لویس، ۱۳۷۱)*، *اسماعیلیان در تاریخ (لویس، ۱۳۶۳)*، *تاریخ اسماعیلیان در ایران (استرویوا، ۱۳۷۱)*، *تاریخ و اندیشه‌های اسماعیلی در سده‌های میانه (دفتری، ۱۳۸۲)*، *فرقه اسماعیلیه، (هاجسن، ۱۳۸۷)*، *حشاشین فرقه‌ای تندرو در اسلام (لویس، ۱۳۸۳)*، *افسانه‌های حشاشین (دفتری، ۱۳۷۶)*، *اسماعیلیون و مغول و خواجه نصیرالدین طوسی (امین، ۱۳۸۲)*. در دو مقاله «بررسی نظر و دیدگاه دو مورخ بزرگ دوره ایلخانان درباره اسماعیلیان» (خلعتری، ۱۳۸۵) و «دیدگاه حمدالله مستوفی درخصوص اسماعیلیان» (خلعتری و فتحی، ۱۳۸۵)، به تفاوت دیدگاه‌های جوینی و خواجه رشیدالدین درباره اسماعیلیان و نزاریان ایران و دلایل این اختلاف نظر اشاره شده است. در مقاله دوم پس از پرداختن به این مسئله، موضع مستوفی درباره این گروه براساس تاریخ‌گزیده بررسی و دلایل نگاه منفی او به نزاریان ذکر شده است. در تاریخ‌های منظوم دوره ایلخانی نیز رویکردهای متفاوتی نسبت به اسماعیلیان وجود دارد؛ اما هیچ کتاب یا مقاله‌ای تاکنون به این آثار از این منظر نپرداخته است.

تاریخ منظوم کاشانی (احتمالاً ۷۰۴ ق)، *ظفرنامه حمدالله مستوفی (۷۳۵ ق)* و *شهنشاه‌نامه تبریزی (۷۳۸ ق)*، سه منظومه تاریخی مهم دوره ایلخانی است. *تاریخ منظوم کاشانی* یا *شهنشاه‌نامه چنگیزی*، یکی از تاریخ‌های عمومی مغولان است که شمس کاشانی سرایش آن را در اوایل حکومت سلطان محمد خداپنده به پایان رساند. در این منظومه که بیش از ۸۰۰۰ بیت است، تاریخ قوم مغول از آغاز تا زمان این ایلخان روایت شده است.^۱ *ظفرنامه*، سروده حمدالله مستوفی، دارای سه قسم اسلامی، احکامی (عجمی) و سلطانی است. شاعر در بخشی از قسم احکامی به‌صورت مفصل به زندگی حسن صباح و جانشینان او پرداخته و در قسم سلطانی، در بخش فتح قلاع اسماعیلیه به دست هولاکوخان، باز از این گروه یاد کرده است.^۲ *شهنشاه‌نامه* یکی دیگر از منظومه‌های مهم تاریخی است که احمد تبریزی آن را در دربار سلطان ابوسعید بهادرخان سروده و در آن، احوال چنگیزخان و جانشینان او تا دو سال بعد از مرگ آخرین ایلخان را روایت کرده است.^۳

سه اثر یادشده ارزش ادبی و تاریخی بسیاری دارد و از نخستین حماسه‌های تاریخی به شمار می‌رود که بعد از *شاهنامه* فردوسی سروده شده است. می‌توان دوره اوج شکل‌گیری و رشد این گونه تاریخی را، که تا قرن‌ها بعد در زبان فارسی رواج داشت، دوره ایلخانی و منظومه‌های یادشده را نخستین آثار ظهور چنین گونه‌ای در تاریخ ادبیات ایران دانست. متأسفانه محققان با فرض این نکته که غالب منظومه‌های تاریخی این دوره به تقلید از *شاهنامه* فردوسی و

براساس تاریخ‌های منثور سروده شده است، کمتر به این آثار پرداخته‌اند و بسیاری از جنبه‌های ادبی و تاریخی مهم این آثار مغفول مانده است. با بررسی و تحلیل حماسه‌های تاریخی از جنبه‌های گوناگون و مقایسه آنها با دیگر آثار تاریخی این دوره، مشخص خواهد شد که این شاعران تا چه اندازه تحت تأثیر تاریخ‌های منثور دوره مغول و ایلخانی قرار داشتند؛ چه تأثیری از حماسه‌های پیش از خود پذیرفتند؛ چه اندیشه و دیدگاهی نسبت به مغول، ایلخانان و مسائل اجتماعی، تاریخی و سیاسی زمان خود داشتند و ریشه نگرش متفاوت این شاعران نسبت به مسائل گوناگون در چه چیزی نهفته است. بررسی چگونگی روایت رویدادهای مهم تاریخی مانند فتح قلاع اسماعیلیه، حمله چنگیزخان به ایران، فتح بغداد و انقراض خلافت عباسی در این حماسه‌های تاریخی و دیدگاه متفاوت شاعران این منظومه‌ها در توصیف و تحلیل این حوادث می‌تواند به ترسیم دقیق‌تر نگرش کلی شاعران منظومه‌های حماسی درباره موضوعات مختلف و در نتیجه به شناخت و معرفی بهتر خرده‌ژانر حماسه‌های تاریخی کمک کند.

مسئله و هدف اصلی این پژوهش این است که رویکرد شاعران منظومه‌های تاریخی دوره ایلخانی نسبت به اسماعیلیان الموت توصیف و تبیین شود. بدین منظور چگونگی به تصویر کشیدن اسماعیلیان ایران - از زمان حسن صباح تا رکن‌الدین خورشاه - در تاریخ منظوم کاشانی، ظفرنامه مستوفی و شهنشاه‌نامه تبریزی بررسی شده است؛ البته به سبب آنکه کاشانی و تبریزی فقط به حوادث دوران علاءالدین و پسرش خورشاه، آخرین پیشوایان اسماعیلیان الموت، پرداخته و از حسن صباح یادی نکرده‌اند، چگونگی ترسیم چهره مؤسس نزاریان ایران و جانشینان او فقط در ظفرنامه بررسی شده و تمرکز اصلی مقاله بر روی اسماعیلیان و دو رهبر ایشان در زمان حکومت خان‌های مغول، یعنی علاءالدین و خورشاه است.

در این مقاله به چگونگی بهره‌بردن از ابزارهای زبانی و بلاغی و استناد به گفتمان مذهب در سه منظومه مذکور پرداخته شده است و به انگیزه‌هایی که شاعران برای فتح قلاع اسماعیلیه ذکر کرده‌اند، اشاره شده است؛ مقایسه‌ای هم با تاریخ جهانگشا (۶۵۸ ق)، جامع‌التواریخ (۷۱۰ ق) و تاریخ‌گزیده (۷۳۵ ق) انجام شده است تا دیدگاه کلی شاعران نسبت به این موضوع، میزان تأثیرپذیری آنها از آثار منثور و منظوم پیش از خود و چگونگی تعاملات آنها با نهاد قدرت بهتر مشخص شود.

۲- سیمای اسماعیلیان در تاریخ‌های منظوم

نویسندگان معمولاً از ابزارهای گوناگون زبانی و بلاغی مانند گزینش واژگان و صفات خاص، تشبیه‌ها و استعاره‌های معنادار، چیدمان و ساختار نحوی خاص، مدح و نکوهش‌های پنهان و آشکار، توصیف معنادار نبردها یا صحنه‌های مهم استفاده می‌کنند و یا به گفتمان‌های مسلط و مقبول جامعه مانند شاهنامه فردوسی و مؤلفه‌های گفتمان مذهب استناد می‌کنند تا اندیشه و تفکر مورد نظر خود را به خواننده القا کنند. شاعران منظومه‌های تاریخی نیز در بسیاری از موارد به‌شکلی هدفمند و آگاهانه از این ابزارهای زبانی و بلاغی بهره گرفته‌اند. بارزترین روش‌های بلاغی در سه منظومه مورد نظر درباره اسماعیلیان به کار گرفته شده است تا شاعران از آن طریق چهره دلخواه خود از مغولان و اسماعیلیان را خلق کنند؛ از آن جمله است: کاربرد صفات و القاب خاص؛ مدح و نکوهش‌های هدفمند؛ به تصویر کشیدن قتل و غارت فدائیان و ارائه توصیفی معنادار از مرگ شخصیت‌ها؛ همچنین شاعران گاهی به گفتمان مذهب نیز استناد کرده‌اند. در ادامه چگونگی به‌کارگیری این شیوه‌های بلاغی و گفتمانی در حماسه‌های تاریخی ایلخانی بررسی خواهد شد تا نگرش

این شاعران نسبت به اسماعیلیان بهتر آشکار شود.

۱-۲ اوصاف و القاب، مدح‌ها و نکوهش‌ها

همانطور که اشاره شد در تاریخ منظوم کاشانی و شهنشاه‌نامه، از حسن صباح و جانشینان او نامی نیامده است؛ اما بخشی از جلد ششم کتاب *ظفرنامه* به زندگی حسن صباح و دیگر رهبران نزاری ایران اختصاص یافته و تصویر کامل‌تری از ایشان ترسیم شده است. مستوفی چهره بسیار منفی از این گروه ارائه کرده و بارها از ایشان با صفات ملحد، شوم و ناپاک نام برده است. او از حسن صباح اینگونه یاد می‌کند: ز شیعی یکی شوم ناپاک تن / که کارش تبه بود و نامش حسن (مستوفی، ۱۳۸۸: ۲۶۳). در *تاریخ جهانگشا* نیز صفات منفی بسیاری درباره اسماعیلیان به کار رفته است و جوینی هنگام معرفی حسن صباح به او لعنت می‌فرستد (جوینی، ۱۳۸۷: ۱۷۲).

زمانی که ملک‌شاه سلجوقی از کار حسن صباح و حسین قاینی آگاه می‌شود، می‌گوید نباید این دو شوم لعین را همانم دو امام معصوم بخوانند (مستوفی، ۱۳۸۸: ۲۶۹). مستوفی چندین بار به زهد ریایی و تزویر حسن صباح اشاره کرده است؛ برای مثال حسن بعد از رفتن به قلعه الموت، با تظاهر به زهد، از حاکم دز خواست تا زمینی به مقدار یک پوست گاو به او بفروشد تا او بر ملک خویش عبادت کند و طاعتش حرام نباشد؛ سپس رنگی از آهنی نشان داد و پوست را همچون دوالی برید و آن را گرد قلعه کشید و گفت تمام قلعه مراست (همان: ۲۶۷). در *تاریخ گزیده* این ماجرا به همین شکل روایت شده است (همان، ۱۳۶۲: ۵۱۹)؛ ولی در تاریخ‌های دیگر به این موضوع اشاره نشده است؛ بنابراین به نظر می‌رسد مستوفی در هر دو اثر منثور و منظوم خود کوشیده است تا جایگاه و موقعیت اولیه مؤسس نزاریان ایران را غصبی و نامشروع نشان دهد و بر حقانیت‌نداشتن او و پیروانش تأکید کند.

حسن صباح شخصیت کاریزماتیکی داشت. پیروانش احترام بسیاری برای او قائل بودند و او را سیدنا (آقای ما) می‌خواندند (دفتری، ۱۳۸۲: ۲۳۳). در *جامع‌التواریخ* هم بیشتر با عنوان سیدنا از او یاد می‌شود. در *ظفرنامه* در معدود مواردی صفاتی نیکو درباره مؤسس نزاریان ایران ذکر شده است؛ زمانی که حسن حاجب خاص البارسلان است، به زیرکی و هوشمندی او اشاره شده است (مستوفی، ۱۳۸۸: ۲۶۴، ب ۳۰). شاعر بعد از مرگ حسن صباح، ضمن اشاره به قوت طبع، جدیت و زهد او، از اینکه او نه از دنیاپرستی بهره‌ای برد و نه در کار سرای دیگر کوشید، شگفتی خودش را ابراز و او را نکوهش می‌کند (همان: ۲۷۶-۷، ابیات ۸-۲۵۲).

مستوفی از دیگر رهبران اسماعیلی نیز با صفات بسیار بدی یاد می‌کند و به الحاد، بی‌دینی، جهل و ستم بزرگ امید (جانشین حسن صباح)، محمد بن بزرگ و پسرش حسن دوم (یکی از منفورترین چهره‌های نزاریان) اشاره دارد (همان: ۲۸۰، ب ۱۱؛ ۲۸۱، ابیات ۲-۴؛ ۲۸۳، ب ۲؛ ۲۸۶، ابیات ۲-۷۱). فقط درباره جلال‌الدین حسن (پسر محمد دوم) که در تقویت اسلام کوشید، صفات مثبتی به کار رفته است که بیشتر آنها رنگ دینی دارد: حسن نومسلمان چو بد پاک‌دین / بکوشید در دین به رای رزین (همان: ۲۹۲، ب ۲۱).

بدترین تصویری که در آثار تاریخی از حسن دوم ارائه شده، سخن درباره نژاد و گوهر اوست. مستوفی دو روایت مشهور موجود درباره تولد حسن را ذکر می‌کند: در روایت عوام، زن محمد و امام از هم کام گرفتند و حسن از این زناکاری متولد شد؛ در روایت خواص، زنی فرزندش را با پسر محمد تعویض کرد. شاعر با اشاره به اینکه از نظر ملحدان هر کاری که امام انجام دهد، نکوهیده نیست، بر روایت عوام و حرامزادگی حسن دوم تأکید می‌کند (همان: ۲۸۶-۷، ابیات ۷۴-۹۷). جوینی هم بر ولدالزنا بودن حسن تأکید دارد؛ اما رشیدالدین ماجرای تعویض نوزاد را صحیح‌تر

می‌داند (جوینی، ۱۳۸۷: ۲-۲۰۱؛ رشیدالدین، ۱۳۸۱: ۱۳۴)؛ در تاریخ گزیده «هر دو روایت سست است» و هیچ‌کدام بر دیگری برتری ندارد (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۲۲).

زن این محمد به پیش امام	رسید و ز هم برگرفتند کام
حسن ملحد از تخم ایشان بزاد	بر ملحدان باشد این کار داد
که از منهیات آنچه سازد امام	نباشد گرفتگی بر او زان حرام...

(همان، ۱۳۸۸: ۲۸۷)

در تاریخ منظوم کاشانی و ظفرنامه از علاءالدین و رکن‌الدین خورشاه، با صفات منفی یاد شده است. کاشانی علاءالدین را سرور ملحدان لقب داده است (کاشانی، ن. خ. ۵۸۵: ۲۱۵ الف) و مستوفی بارها او را ملحد و ملعون نامیده و به بی‌خردی او تأکید کرده است. زمانی که علاءالدین به مردی رسید، خون بسیاری از او رفت و اگرچه پیش از این حادثه هم عقلش تنگ بود، از این کار به دیوانه‌ای درست بدل شد و مالیخولیا بر او چیره گردید و کارش از درمان گذشت (مستوفی، ۱۳۸۸: ۲۹۷، ابیات ۸-۱۱). کسی جرأت نداشت از بیداد او و یارانش چیزی عرضه کند؛ زیرا «که او بود دیوانه‌ای زشتخو» (همان: ۲۹۸). علاوه بر این شاعر از کامجویی علاءالدین از حسن مازندرانی (خادم و یار او) و زنش به‌زشتی یاد می‌کند و تصویر شخصی منفور را به نمایش می‌گذارد (همان: ابیات ۳۲-۲). در تاریخ‌های منثور ایلیخانی نیز به فصدکردن علاءالدین و پدیدآمدن مالیخولیا در او اشاره شده است (جوینی، ۱۳۸۷: ۲۱۶؛ رشیدالدین، ۱۳۸۱: ۱۴۵؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۲۵).

کاشانی و مستوفی چندین بار به فریبکاری آخرین رهبر اسماعیلی اشاره و او را نکوهش کرده‌اند؛ برای مثال خورشاه بعد از دریافت پیام هولاکوخان برای پایین آمدن از کوه و قبول ایلی، جز حيله چاره‌ای ندانست و کوشید تا با پیام‌های فریبنده خان مغول را فریب دهد (کاشانی، ن. خ. ۵۸۵: ۲۱۷ الف). هولاکوخان هنگام فرستادن ایلیچی به قلعه، به دستان و ریاکاری رکن‌الدین اشاره می‌کند و می‌گوید او گندم‌نمائی جو فروش است (همان: ۲۱۸ الف). همچنین خورشاه از روی مکر و تزویر و تلبیس، کودک دیگری را به جای پسرش به‌عنوان گروگان نزد ایلیخان می‌فرستد که این دغل‌کاری موجب رنجش شاه می‌شود (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۷۷).

چندبار هم به ترس خورشاه و خواری او در مقابل مغولان اشاره شده است. در نبرد میمون‌دز خورشاه به موشی مانند شده است که از ترس به سوراخی خزید (کاشانی، ن. خ. ۵۸۵: ۲۲۱ ب) و زمان فرود آمدن از قلعه، «بوسید خاک در شاه رد» (همان: ۲۲۲ الف). هنگامی که خورشاه به فرمان هولاکوخان به قلعه الموت می‌رود تا ساکنان آنجا را برای تسلیم شدن راضی کند، هنگام بازگشت از الموت، بر پایه تخت شاه مغول بوسه می‌زند (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۸۷).

البته در ظفرنامه صفات بسیار منفی‌تری درباره خورشاه به کار رفته است؛ برای مثال از او به‌صورت بدنهان ریمن خیره‌سر، خیره‌سر ملحد خویشکام و تعابیری مشابه یاد شده است (همان: ۱۱۷۹ و ۶-۱۱۸۴). فقط یک بار خورشاه از زبان مریدانش مدح شده است: زمانی که او تصمیم می‌گیرد از قلعه فرود بیاید، ملحدان با زاری از شاه با فر و زور خود می‌خواهند که به پای خود بر راه گور نرود و تخمه خود را به‌خیره به باد نهد. آنها ضمن ستایش پیشوای خود، مغولان را نکوهش می‌کنند و می‌گویند نباید به آنها اعتماد کرد (همان: ۱۱۸۳).

در شهنشاه‌نامه، برخلاف دو منظومه دیگر، به‌ندرت صفتی ناپسند درباره خورشاه به کار رفته است. یکی از این موارد

معدود، هنگام تسلیم‌شدن اوست: شاعر ضمن اشاره به هراس خورشاه ناسپاس، یادآور می‌شود که زن و مرد از این کار بسیار شاد شدند و شاهان روی زمین از دست اسماعیلیان رهایی یافتند (تبریزی، ۱۳۹۷: ۵۱-۷۷۴۸). تبریزی صفات مثبت بسیاری درباره خورشاه به کار برده و بارها او را به ستاره، ماه و خورشید یا سهی سرو آزاد و سرفراز مانند کرده است (همان: ۷۵۵۳، ۷۷۷۴، ۷۸۲۲، ۷۷۴۳، ۷۷۱۹)؛ حتی بعد از اینکه حسن مازندرانی خورشاه را برای کشتن پدرش راضی می‌کند، شاعر با همانندکردن او به خورشید، زیبایی رخسار و اندامش را توصیف می‌کند (همان: ۷۵۴۳-۴).

در هر سه منظومه اوصاف نکوهیده‌ای هم به اسماعیلیان نسبت داده شده است. کاشانی از این گروه به صورت خونیان، گرگان، حرامی و دیو نام برده است (کاشانی، ن.خ. ۵۸۵: ۲۱۰ الف، ۲۱۰ ب، ۲۲۰ الف). در *ظفرنامه* بسامد صفات و القاب منفی درباره اسماعیلیان بیشتر است و بارها به ستم، بی‌خردی و ناپاکی ملحدان اسماعیلی اشاره و از آنها به صورت «قوم شوم» یاد شده است (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۷۸). هولاکوخان اسماعیلیان را ملحد ریمن، دشمن ایزد، بداندیش و بی‌باک و نابخرد می‌خواند (همان: ۱۱۷۱). در *شهنشاه‌نامه* از اسماعیلیان با صفاتی مانند کاردزن، بیدادگر، بی‌خرد و ناسپاس یاد شده؛ اما نسبت به دو تاریخ منظوم دیگر، توصیفات منفی کمتری درباره این گروه به کار رفته است. شاید منفی‌ترین تصویر از اسماعیلیه در این اثر، از زبان خواجه نصیرالدین طوسی بیان شده باشد؛ او که به اجبار در الموت به سر می‌برد، جانش از این گروه نادان همچون دام و دد سیر شده بود و در میان ایشان «ندید از هزاران یکی آدمی» (تبریزی، ۱۳۹۷: ۷۶۱۹-۷۶۲۰).

همانطور که مشاهده شد در *ظفرنامه* صفات و القاب بسیار منفی‌تری درباره رهبران اسماعیلی به کار رفته است؛ در مقابل، بسامد اینگونه موارد در *شهنشاه‌نامه* کمتر است و تبریزی برای خلق تصویری نکوهیده از ایشان تلاش چندانی انجام نداده است.

۲-۲ تصویر رعب‌آور از قتل و ترور فدائیان

حسن صباح سازمان چریکی از جان گذشته‌ای به نام فدائیان اسماعیلی پدید آورد و آنها را برای کشتن سران دشمن و ایجاد وحشت به میان مخالفان می‌فرستاد (فضائی، ۱۳۶۳: ۱۳۵). نزاریان الموت به کشتن مخالفان خود نقش سیاسی خاصی دادند و از آن به عنوان روشی نمایشی و رعب‌آور استفاده کردند؛ قتل‌ها غالباً در مساجد و اماکن عمومی صورت می‌گرفت؛ زیرا بخشی از این سیاست آدمکشی، ایجاد هراس در میان دشمنان بود (دفتری، ۱۳۷۶: ۶۰). یکی از روش‌های اصلی ترور در میان فدائیان اسماعیلی، استفاده از کارد بود. فدائیان، چه در ایران و چه در شام، برای کشتن افراد همیشه از خنجر یا کارد استفاده می‌کردند (لوییس، ۱۳۶۲: ۳۰۲). در سه منظومه حماسی منظور به شیوه نفوذ فدائیان در میان دشمنان و روش آنها در تهدید و ترور مخالفان و ارباب شاهان و بزرگان اشاره شده است.

در زمان علاءالدین، تاجو - سردار مغول و حاکم نظامی در ایران زمین پیش از آمدن هولاکوخان - در نامه‌ای خطاب به مونکوقآن، به نقش فدائیان در ایجاد وحشت و قتل مخالفان صباحیان اشاره می‌کند و می‌گوید هر زمان که شه ملحدان از کسی برنجد، یکی از فدائیان را می‌فرستد تا به یک زخم او را بی‌جان کند و شاهان از روی عجز و ناتوانی، به ملحدان باج و خراج می‌دهند (کاشانی، ن.خ. ۵۸۵: ۲۰۹ ب؛ مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۶۷). مستوفی روش فدائیان را کامل‌تر شرح داده است و در ضمن به فرمانبرداری محض ایشان از پیشوای خود اشاره داشته و این افسانه معروف را بیان کرده است که اسماعیلیان به فرمان سرورشان، خود را از بالای قلعه به زیر پرت می‌کردند:

نشسته سپهدار قلعه در او به پیشش بسی ملحد جنگجو

شمارند آن مردم تیره‌رای	که فرمان او را چو امر خدای
تن خود به زیر افکنید آن گروه	مثل را اگر گوید از تیغ کوه
ز کوه افکند شخص خود در مغاک	به گفتار او ترک جان کرده پاک
چنین آیین آن مرز و بوم	فدائی لقب دارد آن قوم شوم

(همان)

در *شهنشاه‌نامه* زمانی که شمس‌الدین قزوینی از ستم و غارت و خونریزی اسماعیلیان به درگاه منکوقاآن شکایت می‌برد، می‌گوید مردمانی ستمکاره و بیدادگر و کاردزن بر علاءالدین گرد آمده‌اند که به خاطر او جان می‌دهند و حتی روزی به فرمان سالار دز، گروهی از آنها خود را از بام دز به پایین پرتاب کردند؛ سپس اشاره می‌کند که هر جا شهریاری باشد، علاءالدین دو سه نابکار به آنجا می‌فرستد که در نقش دربان یا پاسبان یا خوان‌سالار به شاه نزدیک شوند، آنها نخست به اندرز به او نامه می‌نویسند که از فرمان علاءالدین نگذرد، اگر شاه این سخن را نپذیرد و باز نپردازد، به کارد تیره‌دلی به قتل می‌رسد (تبریزی، ۱۳۹۷: ۷۳۵۷-۷۳۲۹). کاشانی و مستوفی نیز به دادخواهی بازرگانان نزد قاآن، با واژگان و ترکیباتی مشابه یکدیگر، اشاره کرده‌اند:

همه بسته خون‌ریختن را میان	کمین برگشایند صباچیان
ز قاآن نترسند آن تونیان	به غارت درآیند آن خونیان
حرامی کند جمله بر خود حلال...	به خروار زر و به انبار مال

(کاشانی، ن. خ. ۵۸۵: ۲۱۰ ب)

ببندند خون‌ریختن را میان	کمین برگشایند صباچیان
شود مرد بازرگانان زان ستوه	به غارت درآیند ناگه ز کوه
حرامی کند از حرامی حلال	به خروار جامه به انبار مال
سر و پا گردد همه رایگان...	ببورد سر مرد بازرگان

(مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۶۹)

در *ظفرنامه* به قتل و خونریزی تمام پیشوایان نزاری ایران از زمان حسن صباح تا خورشاه پرداخته شده است. مستوفی ادعا می‌کند که هنگام قتل خواجه نظام‌الملک به فرمان حسن صباح، برای نخستین بار نام فدایی آشکار شد (همان، ۱۳۸۸: ۲۷۱، ابیات ۸-۱۵۵). در *تاریخ جهانگشا و جامع‌التواریخ* نیز اولین مقتول فدائیان، نظام‌الملک است (جوینی، ۱۳۸۷: ۱۸۳؛ رشیدالدین، ۱۳۸۱: ۸۷). محمد بن بزرگ امید بر هرکسی که گفتار او را خوار می‌داشت، فدایی می‌گماشت و ناموران بسیاری به فرمان این ملحد خیره‌کار تباه شدند (مستوفی، ۱۳۸۸: ۲۸۱، ابیات ۳-۴). در زمان حسن دوم هم فتنه، قطع طریق، خونریزی و فساد افزایش یافت (همان: ۲۸۶، ابیات ۸-۶۷). در دوره حکومت محمد (پسر حسن دوم)، ملحدان خون‌آوران بسیاری را ریختند؛ فتنه‌انگیزان را کاروان‌ها را غارت کردند؛ کسی از بیم فدایی جرأت نداشت از خانه بیرون بیاید و همه کس از ایشان در سختی بودند (همان: ۲۸۹-۲۹۰، ابیات ۱۱-۱۸). همچنین در اثر بی‌دینی و بی‌خردی علاءالدین، کشتار مهان و فسق و فجور همه جا را گرفته و دل اهل عالم از آنها نفور شده بود

(همان: ۲۹۸، ابیات ۱۷-۱۵).

اگرچه در هر سه منظومه به قتل و خونریزی اسماعیلیان و ترور دشمنانشان اشاره شده، اما باز هم در *ظفرنامه* تصویر دقیق‌تر، کامل‌تر و هولناک‌تری از این موضوع ترسیم شده است؛ البته با توجه به اینکه مستوفی به رویدادهای مربوط به همه رهبران اسماعیلی پرداخته، این امر تا حدودی بدیهی است. نکته تأمل‌برانگیز این است که در هر سه منظومه روش توطئه و نفوذ اسماعیلیان در میان شاهان و بزرگان و مترصدماندن ایشان برای یافتن فرصتی مناسب و قتل دشمن موردنظر، مشابه یکدیگر روایت شده است؛ علاوه بر این مستوفی و تبریزی به افسانه رایج درباره اطاعت محض اسماعیلیان از رهبر خود نیز پرداخته‌اند؛ افسانه‌ای که در آن پیروان رهبر اسماعیلی به یک اشاره او خود را از بالای قلعه به پایین پرتاب می‌کردند. این نمونه‌ها نشان می‌دهد که شاعران نگرش و رویکرد متفاوتی نسبت به این فرقه داشتند و تلاش می‌کردند تا دیدگاه خاص خود را در اثرشان منعکس کنند؛ اما تصور کلی آنها درباره عملکرد و عقاید اسماعیلیان تا حدودی یکسان بوده است.

۲-۳ تصویر آفرینی مرگ اسماعیلیان

چگونگی به تصویر کشیدن مرگ شخصیت‌ها و توجیه قتل آنها یکی دیگر از مواردی است که بیانگر نگاه و اندیشه شاعر درباره یک گروه یا حادثه خاص است. در *ظفرنامه* مرگ رهبران اسماعیلی بسیار هدفمند و ایدئولوژیک بیان شده است. مستوفی ضمن ارائه تصویری زشت از مرگ آنها، بر ایشان لعنت می‌فرستد و جایگاه این افراد را بدون هیچ تردیدی جهنم می‌داند. فقط جلال‌الدین حسن است که بعد از مرگش به جای نیکان می‌خرامد و شاعر از کوتاهی عمر و مرگ زودهنگامش اظهار تأسف می‌کند (همان: ۲۹۵، ابیات ۸-۷). در *تاریخ جهانگشا* و *تاریخ گزیده* نیز پیشوایان اسماعیلی، به جز جلال‌الدین، بعد از مرگ به دوزخ می‌روند (جوینی، ۱۳۸۷: ۱۹۳ و ۲۰۷؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۴-۵۲۱). مستوفی حتی از ماجرای زهر دادن جلال‌الدین حسن به پدرش به نیکی یاد می‌کند: جلال‌الدین پدر را به قتل رساند تا راه کفر و الحاد را ببندد؛ بنابراین شاعر به این پدرکشی وجهه دینی داده و آن را ستوده است. در *تاریخ گزیده* همین نگاه، البته با تأکید کمتری دیده می‌شود (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۲۴).

در کام بر اهل عالم گشاد	پدر را بر آرم دین زهر داد...
محمد به دوزخ رسانید رخت	برستند مردم از آن شوربخت
چو شد ملحد خیره‌سر در نهان	مسلمان برآمد به گاه مهان

(مستوفی، ۱۳۸۸: ۲۹۰)

به عقیده بیشتر مورخان، حسن مازندرانی با تأیید خورشاه، علاءالدین را به قتل رساند (جوینی، ۱۳۸۷: ۲۲۴؛ رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۹۸۲ و ۱۳۸۱: ۱۴۸؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۲۶). کاشانی و مستوفی در این ماجرا تصویری بسیار منفی از خورشاه ارائه کرده‌اند: به نظر کاشانی باید در پاکی چنین پسری که به قتل پدر فرمان می‌دهد، شک کرد و در نتیجه همین پدرکشی است که رکن‌الدین به دست هولاکو هلاک می‌شود؛ مستوفی هم این کار را نشانه بدگوهری و مادر به‌خطابودن خورشاه می‌داند. به این شکل هر دو شاعر او را حرامزاده معرفی می‌کنند:

بکشند در خواب او را به کارد	پسر بین که حق پدر چون گزارد
پدر را به زاری چو کرد او هلاک	شد او هم به دست هولاکو هلاک

هزار آفرین بر شه دادگر
 که بستد ز فرزند داد پدر...
 میدان آن پسر را تو از آب پاک
 کزینسان پدر را کند زیر خاک

(کاشانی، ن. خ. ۵۸۵: ۲۱۵ الف)

اگر چند بودش پدر کشتنی
 ز گفتار و کردار آهرمنی
 ولیک از پسر کس ندارد پسند
 که آرد به جان پدر بر گزند
 ز سستی گوهر بود بی‌گمان
 پسر گر شود با پدر بدگمان
 بود کرده مادر بر او بر خطا
 چو آرم صلیبی نباشد ورا

(مستوفی، ۱۳۸۸: ۴-۳۰۳)

مستوفی چندین دلیل برای این قتل ذکر کرده است: نخست کامجویی علاءالدین از حسن مازندرانی و زنش، حتی در حضور خود حسن، ازین رو «حسن زو به دل کینه داشت/ به قتلش از این دل ز جان برگماشت» (همان: ۲۹۸)؛ دلیل دیگر اوج الحاد در زمان وی است و خود حسن می‌گوید که این کار را به خاطر دین انجام می‌دهد (همان: ۲۹۹، ابیات ۳۸ و ۴۷). بر انگیزه‌های دینی این قتل تأکید شده است؛ اما مستوفی ضمن مذمت خورشاه ادعا می‌کند که اگر او پدر را از بهر دین کشته بود، روا بود؛ زیرا دین بر همه کارها پادشاست؛ اما اگر چنین بود، او همان دین و مذهب پدرش را ادامه نمی‌داد (همان: ۴-۳۰۳، ابیات ۱۴-۱۵).

در تاریخ جهانگشا و تاریخ گزیده به رفتار ناپسند علاءالدین با حسن و زنش اشاره شده؛ اما مستوفی برخلاف جوینی، انگیزه دینی برای این قتل ذکر نکرده است (جوینی، ۱۳۸۷: ۳-۲۲۲؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۲۶). خواجه رشیدالدین بدون پرداختن به دلایل این قتل، نظر شخصی خود را درباره این حادثه بیان کرده است. او همانند کاشانی عقیده دارد که چون رکن‌الدین پدرش را کشت، آن خاندان برافتاد (رشیدالدین، ۱۳۸۱: ۹-۱۴۸). تبریزی نگاه متفاوتی به این ماجرا دارد و فقط به آرام‌نداشتن حسن مازندرانی از دست علاءالدین اشاره و تلاش کرده است این قتل را به گردن حسن بیندازد؛ زیرا او بود که خورشاه را از راه برد و «به یکدم ز ره رفت نوحاسته/ زبردستی و سروری خواسته» (تبریزی، ۱۳۹۷: ۷۵۴۲). سپس شاعر به پشیمانی خورشاه از این کار و گریه و زاری بسیار او بر مرگ پدر اشاره می‌کند تا به این شکل او را از این گناه تبرئه کند (همان: ۵۰-۷۵۴۸).

چگونگی توصیف مرگ آخرین رهبر اسماعیلیان الموت نیز تأمل‌برانگیز است. کاشانی و مستوفی مرگ خورشاه و خاندان او را مختصر و بی‌هیچ دریغ و افسوس بیان کرده‌اند. کاشانی حتی به فرمان منکوقاآن به هولاکو برای کشتن خورشاهیان اشاره نکرده است. در *ظفرنامه* هولاکو به فرمان قاآن همه ملحدان را می‌کشد و از آن تخمه هیچ‌کس باقی نمی‌گذارد:

چو خورشاه را شاه منکو بکشت
 زن و بچه او هولاکو بکشت
 ز نسلش یکی شیرخواره نماند
 به بوم و برش خاک و خاره نماند

(کاشانی، ن. خ. ۵۸۵: ۲۲۳ ب)

به زاریشان در خراسان بکشت
 بر آن ملحدان گشت گردون درشت

اگرچه به بیداد چندین زمان
 سرانجام جز زشت‌نامی دگر
 از آن تخمه یک شیرخواره نماند
 ز تخم سماعیلیان آدمی
 برافتاد آن تخمه زین مرز و بوم
 جهان گشت ایمن از آن قوم شوم
 به گیتی بماندند آن مردمان
 نبردند آن مردم خیره‌سر...

(مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۹۰)

در *شهنشاه‌نامه* مونکوقاآن در نامه‌ای به هولاکو، او را به‌خاطر امان‌دادن و نکشتن اسماعیلیان، بازخواست و فرمان قتل ایشان را صادر می‌کند (تبریزی، ۱۳۹۷: ۳۶-۷۸۲۸). شاعر به این شکل عهدشکنی هولاکو بعد از زنده‌دادن به خورشاه و کشتن خورشاهیان را توجیه می‌کند؛ سپس از مرگ ایشان با تأسف و اندوه سخن می‌گوید و از پیشوای اسماعیلی با صفات نیکی یاد می‌کند؛ البته در پایان به تبه‌کاری این گروه اشاره شده است:

چو فرمود قآن کی نامور
 به خورشاه پیوست [و] خونش بریخت
 شد از دست یک‌بارگی ماهرو
 فرستاده از کار خورشاه رست
 رسانید نامه، فروخواند شاه
 روان گشت از خون هر ماهروی
 بکشند از پیر تا شیرخوار
 برافتاده یک‌باره این خاندان
 در این کار اگرچه ندارد گناه
 فرستاده آمد ز خرگه به در
 گل چهره لاله‌گونش بریخت
 سرش رفت و در سر بسی آرزو...
 به پیش هولاکو درآمد نشست
 بکردند خورشاهیان را تباه
 به نزدیک ابهر ز هر سوی جوی
 مغل چون کشد تیغ را زینهار...
 جهان را اگر نیک دانی، بدان
 که یک‌چند کردند کار تباه

(همان: ۷۸۳۷-۷۸۵۰)

جوینی پس از اشاره به فرمان قآن برای کشتن اسماعیلیان، از برافتادن این دودمان ابراز خوشحالی و آنها را نکوهش می‌کند (جوینی، ۱۳۸۷: ۸-۲۳۷). در *جامع‌التواریخ* به نقش هولاکوخان در این باره اشاره‌ای نشده است (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۹۹۱). در *تاریخ‌گزیده* بدون پرداختن به مرگ خورشاه و خاندانش، فقط به پایان کار اسماعیلیان و خلاصی اهل جهان از ظلم و کفر ایشان اشاره شده است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۲۸).

همانطور که مشاهده شد، دیدگاه منفی کاشانی و مستوفی نسبت به رهبران اسماعیلی، در چگونگی توصیف مرگ ایشان، به‌ویژه در وصف قتل پدر خورشاه کاملاً مشهود است؛ اما تبریزی سعی می‌کند این پدرکشی را توجیه کند و حتی با شرح پشیمانی و اندوه خورشاه، به‌گونه‌ای ترحم و دلسوزی خواننده را برانگیزاند و پایان کار این خاندان را هم برخلاف نگاه بی‌تفاوت مستوفی و کاشانی به این موضوع، سوزناک و با آب و تاب بیان می‌کند.

۴-۲ استناد به گفتمان مذهب

در فرهنگ ایرانی - اسلامی یکی از روش‌های مؤثر برای بیان و اثبات یک اندیشه و ایدئولوژی و ایجاد تصویری موجه و مقبول از یک شخصیت تاریخی، سیاسی یا دینی، پیوندزدن آن اندیشه یا شخص با گفتمان مذهب، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین گفتمان‌های مقبول جامعه، و خلق تصویر و هویتی مذهبی از شخصیت موردنظر است. شاعران نیز گاهی با استناد به مؤلفه‌های مذهبی می‌کوشند تا تصویر موردنظر خود را از شخصیت‌های تاریخی خلق کنند. نسبت‌دادن صفات و خصوصیات الهی و دینی یا غیردینی به افراد، تأکید بر ارتباط آنها با خداوند و مدد‌های غیبی، داشتن فره ایزدی، نقش افراد در تحکیم یا تضعیف دین و تفسیر دینی نبردها و رویدادهای مهم از این نمونه‌هاست.

در *ظفرنامه* رویدادها، از جمله حادثه فتح الموت، معمولاً با نگاهی دینی و اسلامی بیان شده است؛ اما کاشانی به‌ندرت به این گفتمان استناد کرده و فقط گاهی از اسماعیلیان به‌صورت ملحد نام برده است. البته بعد از استقرار خلافت فاطمی و افزایش دشمنی با اسماعیلیان، اکثر مورخان و متکلمان مسلمان، اسماعیلیان را با عنوان ملاحظه لعن و تکفیر می‌کردند (دفتری، ۱۳۷۶: ۲-۶۱)؛ اما در *شهنشاه‌نامه* در بخش مرتبط با اسماعیلیان، هیچ‌جا رویدادها با نگاه دینی تفسیر نشده است.

کاشانی و مستوفی چندبار به نقش یاری خدا در پیروزی مغولان بر اسماعیلیان اشاره کرده‌اند. زمان محاصره قلعه میمون‌دز از نخستین سنگ منجنیق سپاه هولاکو، به خواست خدا حصار دز شکسته شد و با وجود باریدن تیر و سنگ ملحدان بر لشکر مغول، به یاری دادگر و فر شاه حتی یکی بر آنها کارگر نشد (کاشانی، ن. خ. ۵۸۵: ۲۲۰ ب؛ مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۸۲). خورشاه امید داشت که با آمدن برف و سرما سپاهیان مغول شکست بخورند و از محاصره قلعه‌ها دست بردارند؛ اما به‌دلیل حضور هولاکو و فر او آفتاب می‌درخشید و خبری از سرما نبود؛ سرانجام خورشاه وقتی دید که سپهر بر هولاکو مهر افکنده است، به ایلی روی آورد (کاشانی، ن. خ. ۵۸۵: ۲۲۱ ب-۲۲۲ الف؛ مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۸۴). در *ظفرنامه* در بخش «تغلب و تسلط ملاحظه بر ایران»، ابیات بسیاری در مذمت ملحدان الموت آمده و این قسمت اینگونه آغاز شده است: «هوا چون دل ملحدان شد سیاه/ زمین چون تن باطنی پر گناه» (مستوفی، ۱۳۸۸: ۲۶۱، ب ۲). مستوفی ادعا می‌کند که به او خطاب آمد «که بر ملحدان کن به لعنت شتاب» (همان: ب ۳)، سپس از یزدان، پیغمبران و انبیا، انسان، افلاک، حیوان و وحوش و فرش تا عرش بر اسماعیلیان لعنت می‌فرستد و پدیدآمدن بدی در جهان و فتنه در ایران و سستی کار اسلام را از ناحیه آنها می‌داند:

ز هرگونه لعنت بر آن کیش و دین	بر آن کس که آن بود پیشش گزین
کز آنست پیدا به گیتی بدی	از آن بسته گشته ره بخوردی
از آن شهر ایران شده پر خروش	از آن شهریاران روان پر ز جوش
از آن دین اسلام را سست کار	از آن جان مؤمن ز غصه فگار...

(همان: ۲۶۳)

در این بخش ابیات بسیاری به الحاد پیشوایان اسماعیلی، تأویل و تفسیرهای غلط دینی و تباهی کار دین در زمان آنها اختصاص یافته است؛ برای مثال حسن صباح با تأویل‌های باطل به تبه‌کردن اصول و فروع مذاهب پرداخت (همان: ۲۷۶، ابیات ۸-۲۳۷). درباره حسن دوم هم اوصاف دینی ناپسندی به کار رفته است. حسن در مراسمی در ماه رمضان بر منبر رفت و اعلام کرد که امام است و از علی گوهر دارد و روز قیامت فرارسیده است. تأویل نزاریان از قیامت این

است که حقیقت بی‌پرده بر امام اسماعیلی تجلی می‌یابد و فقط نزاریان می‌توانند حقیقت روحانی را درک کنند و بهشت در این دنیا برای آنها به واقعیت بدل می‌شود (دفتری، ۱۳۷۶: ۷۱). حسن خطاب به ملحدان گفت که فقط باطن دین مهم است و کسی حق ندارد ظاهر شرع را اعتبار کند؛ سپس به روزه‌خواری و می‌خواری پرداخت و همه مردم از روی بی‌عقلی و دیوانگی تأویلات باطل او را پذیرفتند (مستوفی، ۱۳۸۸: ۶-۲۸۵، ابیات ۳۶-۵۸).

جوینی نیز توصیفات دینی نکوهیده‌ای درباره حسن دوم و پیروان او آورده است (جوینی، ۱۳۸۷: ۱۹۷-۲۰۶). در تاریخ‌گزیده به اعلام قیامت و پرداختن حسن به انواع ملاحی و مناهی و قوت‌گرفتن الحاد اشاره شده؛ اما صفت مذمومی به کار نرفته است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۴-۵۲۳). در *جامع‌التواریخ* تأکید شده است که از زمان مهدی تا این دوران، اسماعیلیان به احکام شرعی قائل بودند؛ اما از زمان حسن دوم، چون ارکان شریعت را فروگذاشتند، ملحد خوانده شدند (رشیدالدین، ۱۳۸۱: ۱۳۳). خود رشیدالدین هم از این زمان به بعد واژه ملاحده را درباره اسماعیلیان به کار می‌برد.

مستوفی به الحاد و برانداختن آیین اسلام در دوره حکومت محمد بن حسن هم اشاره کرده است (مستوفی، ۱۳۸۸: ۲۸۹، ب ۹). فقط جلال‌الدین حسن است که ملحدان را خوار کرد و آیین الحاد را برانداخت (همان: ۲۹۱، ابیات ۷-۹). او کیش پدر و اجدادش را انکار و تعالیم مربوط به دور قیامت را باطل اعلام کرد. جهان خارج اقدامات حسن را پذیرفت و خلیفه عباسی نومسلمانی او را تأیید کرد (دفتری، ۱۳۷۶: ۷۴). از اقدامات او دین اسلام زنده شد و شعار مسلمانی پدید آمد (مستوفی، ۱۳۸۸: ۲۹۱، ابیات ۱۰-۱۱). نومسلمان امامان دین را فراخواند تا متون الحادی، که نخستین آن را حسن صباح بدسرشت نوشته بود، از کتابخانه اسماعیلیه جدا کنند. سپس به فرمان او این اباطیل سوخته شد و از آن کار دین افروخته گردید (همان: ۴-۲۹۳، ابیات ۲۳-۳۱). مستوفی از جلال‌الدین حسن با صفاتی مانند مرد پارسا و پاکدین یاد کرده است (همان: ابیات ۱۷ و ۲۱).

علاءالدین نیز «به کردار اجداد ملعون خویش / ره کفر و الحاد آورد پیش» (همان: ۲۹۷، ابیات ۳-۴). زشت‌ترین توصیف از اسماعیلیان، بعد از مرگ علاءالدین و رفتن او به دوزخ ذکر شده است. شعله‌های آتش و دوزخیان با علاءالدین گفت‌وگو می‌کنند و ملحدان و نمروود و فرعون و شداد به استقبال او می‌روند. شاعر در این ابیات چهره‌ای منفور و دوزخی از صباحیان ارائه کرده است (همان: ۲۹۹-۳۰۲، ۵۵-۹۹).

روانش ز تن چون جدایی گزید	زبانی دوزخ ز دورش بدید
بر مالک آمد از او مژده خواست	که شد کار دوزخ به یکبار راست
سر ملحدان اینک آمد ز راه	به دوزخ درش راست کن جایگاه
چو مالک از او این حکایت شنید	به دل کار ملحد ز جان برگزید
ندا کرد در اسفل السافلین	به صباحی و قوم ملحد چنین
کز آن دودمان این خلف می‌رسد	به سوی جهنم ز کردار بد...

(همان: ۲۹۹-۳۰۰)

به تشریف غل و سلاسل ورا	درآورد مالک به امر خدا
به دوزخ به نزدیک خویشان او	رسانید در حال بی‌گفت‌وگو

روانش ز تن چون به دوزخ رسید
بر او آتش این آفرین گسترد
که شاد آمدی ای تبهکار شاد
زبانم همی یاد تو کرد یاد
سزای منی و سزاوار تو
منم بعد ازین مونس و یار تو...
در هفت دوزخ گشایم به تو
ز هر در عذابی نمایم به تو
کنم بهره‌مندت ز هر دو عذاب
عذابی فزون از شمار و حساب

(همان: ۳۰۰-۱)

۳- انگیزه‌های حمله به قلاع اسماعیلیه

نویسندگان و مورخان عموماً نگاه مثبتی به اسماعیلیان الموت نداشتند و در آثار خود به بدی از آنها یاد کرده‌اند. ترور و قتل نمایی بزرگان و افسانه‌هایی که درباره این گروه ساخته شده بود، تصویری رعب‌آور و دهشتناک از آنها ایجاد کرده بود. بسیاری از نویسندگان و متکلمان مسلمان با نگاهی دینی یا سیاسی، متون و رسالاتی در رد یا لعن این گروه نوشتند؛ مانند رساله *المستظهری غزالی* و بخشی از *سیاست‌نامه نظام‌الملک*. خلیفه فاطمی در سال ۵۱۴ ه. ق منشوری بر ضد نزاریان صادر کرد و برای اولین بار به آنها با لقب «حشیشیه» دشنام داد (دفتری، ۱۳۷۶: ۱۱۶). در مقابل، برخی از محققان تمایل داشتند که جنبش نزاریان ایران را جنبشی ایرانی با آرمان‌های ملی بدانند و عقیده داشتند که این گروه، در قلب و شمال ایران، به‌عنوان یک جنبش انقلابی در برابر ظلم ترکان سلجوقی ظاهر شدند (دفتری، ۱۳۸۲: ۲۲۵).

در این میان خانان مغول ضرورت مقابله با این گروه را دریافتند و سرداری بزرگ را به نبرد آنها فرستادند. مورخان منظومه‌های تاریخی که آثار خود را در دربار ایلخانان سروده‌اند، انگیزه‌های گوناگونی را برای این اقدام مطرح و برخی از دلایل را برجسته و برخی را کمرنگ یا حذف کرده‌اند. با بررسی این موارد بهتر مشخص می‌شود که این شاعران چه موضعی نسبت به اسماعیلیان و واقعه فتح قلاع اسماعیلیه اتخاذ کرده‌اند؛ چقدر تحت تأثیر مسائل مذهبی یا تمایلات ایرانی قرار داشتند و تا چه اندازه به اسماعیلیان به‌عنوان دشمن منخدومان خود نگاه می‌کردند.

در *تاریخ منظوم کاشانی* و *شهنشاه‌نامه* به کارکرد و جنبه دینی این نبرد هیچ اشاره‌ای نشده است؛ فقط کاشانی در برخی موارد از اسماعیلیان با نام ملحد یاد کرده و از این طریق آنها را در جایگاه ضد دین قرار داده است. برعکس مستوفی کوشیده است تا این حادثه را نبردی مذهبی و در راه تقویت دین اسلام به شمار آورد. زمانی که شمس‌الدین قزوینی برای دفع فتنه صباحیان از مونکوقاآن یاری می‌طلبید، می‌گوید چون یزدان به تو این فر و زور را داده است، آن قوم را نابود کن تا خداوند از تو خشنود گردد و مزد و پاداش این کار را در روز قیامت دریافت کنی (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۶۹). در ادامه هدف از آمدن هولاکوخان به ایران، پرداختن جهان از ملحدان و کین کشیدن از دشمنان دین بیان شده است (همان: ۱۱۷۳). بعد از فتح قلاع اسماعیلیه، مستوفی به پیروزی خان مغول رنگ دینی می‌بخشد و می‌گوید هرگز هیچ مسلمانی ندید و نشنید که بدخواه دین اینگونه خوار و زار شود (همان: ۱۱۸۹). پس از قتل خورشاه و اطرافیان او باز این فتح به اسلام نسبت داده شده است:

همی مژده بردند هرجا برین
که اسلام را بود فتحی چنین

ز شاه جهان شد جهان شادمان کزو پست گشتند آن دودمان

(همان: ۱۱۹۰)

دلیل دیگری که برای حمله هولاکوخان به قلاع اسماعیلیه ذکر شده است، غارت کاروان‌ها و قتل و ترور بزرگان و شاهان به دست صباحیان است. تایجو در نامه خود به منکوقآن، پس از برشمردن ستم و بی‌راهی صباحیان، می‌گوید چاره این است که سپاهی از ترک و چین به ایران‌زمین بیاید و این گروه بیدادگر را هلاک کند (کاشانی، ن. خ. ۵۸۵: ۲۰۹ ب). منکوقآن با شنیدن دادخواهی و درخواست کمک بازرگانان و قاضی شمس‌الدین، که یادآور پیام تایجوست، می‌کوشد تا این مشکل را حل کند (همان: ۲۱۰ ب؛ مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۶۹؛ تبریزی، ۱۳۹۷: ۷-۷۳۶۶)؛ بنابراین برادرش را به ایران می‌فرستد و تأکید می‌کند که دلیل این مأموریت، شکایتی است که از کردان و ملحدان ایران شده است و پیش از اینکه این مار به اژدها بدل شود و بدسگال نیرو بگیرد، باید او را تباہ کرد (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۷۰). قآن به هولاکو دستور می‌دهد که نخست به‌سوی صباحیان برود، آن تخمه را از میان بردارد و کسی از این مردم‌کشان را به گیتی باقی نگذارد و دزهای ایشان را خراب کند (همان: ۱۱۷۰؛ کاشانی، ن. خ. ۵۸۵: ۲۱۱ ب؛ تبریزی، ۱۳۹۷: ۷۳۹۶ و ۷۳۸۹)؛ بنابراین یکی از مهم‌ترین مأموریت‌های هولاکوخان، فتح قلعه‌های اسماعیلیان و نابودی آنها با هدف رهایی مردم از قتل و غارت آنها بیان شده است.

در هیچ‌کدام از سه منظومه موردنظر به این حادثه، وجهه قومی یا ملی داده نشده است. در این نبرد، مغولان در مقابل اسماعیلیان قرار گرفته‌اند و از هیچ‌کدام از طرفین با نام ایرانی یاد نشده است. در *ظفرنامه* چندبار سپاه مغول در مقابل ملحد به کار رفته و هولاکوخان «شاه مغول» نامیده شده است (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۸۴؛ مستوفی، ۱۳۸۸: ۳۰۴ ب: ۳۱). همانطور که مشاهده شد در *شهنشاه‌نامه*، برخلاف دو منظومه دیگر، تصویر نسبتاً مثبتی از اسماعیلیان ارائه شده است. شاید دلیل این امر این باشد که تبریزی جنبش اسماعیلیان الموت را حرکتی ایرانی در مقابل حکومت‌های بیگانه می‌دانسته است. البته در هیچ‌جا به‌صورت مستقیم کلماتی که بیانگر این نگرش باشد به کار نرفته است. با وجود این، در سراسر *شهنشاه‌نامه* مؤلفه‌های فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد تبریزی تلاش داشته است تا تصویر مثبتی از ایرانیان در مقابل مغولان و ایلخانان ارائه کند^۴ و به فرهنگ ایرانی و زبان فارسی توجه و علاقه ویژه‌ای داشته است؛ یکی از مهم‌ترین این موارد، اصرار تبریزی بر سره‌نویسی است.^۵ یکی از اقدامات مهم حسن صباح برای بیان شعایر ایرانی همین بود که زبان فارسی را زبان دینی نزاریان ایران انتخاب کرد (دفتری، ۱۳۸۲: ۵-۲۳۴).

۴- نقش خواجه نصیرالدین طوسی

به گفته کاشانی، خواجه نصیرالدین طوسی و اصیل زوزنی که از روی تقدیر در الموت به سر می‌بردند، با آگاهی از علم نجوم دانستند که آخر کار آن قوم شوم است؛ بنابراین به خورشاه گفتند که بدی به این دودمان روی آورده است و چون «که دل بر هوای ایلخن داشتند»، خورشاه را تشویق کردند تا به ایلی درآید (کاشانی، ن. خ. ۵۸۵: ۲۱۷ ب). مستوفی فقط به اسطربلاب‌گرفتن خواجه و آگاهی او از شکست و برافتادن آن قوم شوم اشاره کرده است (مستوفی، ۱۳۷۷: ۱۱۷۸).

در *شهنشاه‌نامه*، خواجه نصیرالدین نقش پررنگی در تسلیم‌شدن رکن‌الدین و برقراری ارتباط میان او و ایلخان بر عهده دارد. خورشاه پس از دریافت پیام هولاکوخان، با بزرگان مشورت می‌کند و خواجه نصیر به او توصیه می‌کند که

تسلیم شود؛ چون یارای مقابله با این شاه دلیر را ندارد (تبریزی، ۱۳۹۷: ۱۵-۷۶۰۸). سپس دیگر بزرگان سخنان خواجه را تأیید می‌کنند و او را از این نبرد برحذر می‌دارند (همان: ۶-۷۶۳۱). زمانی که هولاکو دوباره پیام تهدیدی برای خورشاه ارسال می‌کند، خواجه به او پند می‌دهد که از قلعه پایین برود، چون چاره دیگری ندارد (همان: ۷-۷۷۲۱). سپس نصیرالدین طوسی به همراه پسر خورشاه، به‌عنوان فرستاده او نزد هولاکوخان می‌رود و خان مغول از او به‌گرمی استقبال می‌کند (همان: ۳۹-۷۷۲۱).

درباره نقش خواجه نصیرالدین طوسی در حادثه فتح الموت و بغداد، نظریه‌های متفاوتی وجود دارد. برخی معتقدند که خواجه در این حوادث نقش مؤثری داشته است و برخی بر این باورند که او در آن زمان چنین نفوذ و قدرتی نداشته است. دکتر حائری در مقاله‌ای که در این باره نوشته است، براساس آثار تاریخی هم‌زمان یا بعد از حادثه فتح بغداد، این موضوع را بررسی کرده و چنین نتیجه گرفته است که پیش از حادثه بغداد، طوسی نزد هولاکوخان نفوذ چندانی نداشته و نمی‌توانسته است تأثیر چندانی بر تصمیمات خان مغول داشته باشد (حائری، ۱۳۶۳: ۴۸۷).

۵- رویکردهای متفاوت شاعران و نویسندگان نسبت به اسماعیلیان

مورخان در شرح و تحلیل رویدادهای تاریخی، از جمله فتح قلاع اسماعیلیه، با ماده تاریخی یکسانی سر و کار دارند؛ اما از آنجایی که حوادث تاریخی از صافی ذهن مورخ عبور می‌کند، گاهی بیان متفاوتی از یک واقعه تاریخی در آثار تاریخی منشور و منظوم دیده می‌شود. ذهن و زبان مورخ تحت تأثیر عوامل گوناگونی مانند فرهنگ، اجتماع، گفتمان قدرت و عواطف شخصی قرار دارد (عباسی و عظیمی، ۱۳۹۵: ۱۰). از عواملی که موجب می‌شود شاعران و نویسندگان در بیان یک رویداد تاریخی، دیدگاه‌های مختلفی داشته باشند، می‌توان از مخاطبان اثر، زمان سرایش، انگیزه‌های شخصی و گرایش‌های مذهبی نام برد. هر سه منظومه تاریخ منظوم کاشانی، ظفرنامه مستوفی و شهنشاهنامه تبریزی در دربار ایلخانان سروده شده است و مخاطب این آثار حاکمان ایلخانی بوده‌اند؛ به همین سبب طبیعی است که شاعران به خواسته ممدوحان خود در بیان و تفسیر حوادث توجه داشته باشند و تصویری نکوهیده از دشمنان اسماعیلی ایشان ارائه کنند؛ اما به نظر می‌رسد رویکردهای متفاوتی در این آثار وجود دارد که باید دلیل آن را در انگیزه‌های دیگری جست‌وجو کرد.

در *ظفرنامه* از رهبران اسماعیلی و پیروان آنها تصویری بسیار منفی ارائه و ستم و الحاد آنها نکوهش شده است. مستوفی نگاهی کاملاً دینی به این موضوع دارد و با آوردن صفات ضددینی و ذکر انگیزه‌های اسلامی برای حادثه فتح الموت، رویکرد مذهبی خود را نشان داده است. کاشانی دیدگاه متعادل‌تری نسبت به اسماعیلیان دارد و خصوصیات منفی کمتری درباره این گروه به کار برده است که معمولاً این صفات، به‌جز لقب ملحد، رنگ دینی ندارد. در *شهنشاهنامه* چندبار به قتل و غارت فدائیان اشاره و از اسماعیلیان به بدی یاد شده است؛ اما این موارد انگشت‌شمار است و در هیچ مورد از صفات و مؤلفه‌های دینی استفاده نشده است. علاوه بر این تبریزی بارها رکن‌الدین خورشاه را ستوده و از مرگ او و نابودی اسماعیلیان اظهار تأسف کرده است.

هر سه منظومه موردنظر بعد از انقراض اسماعیلیان و در زمان ثبات حکومت ایلخانی سروده شده و فاصله خاتمه *ظفرنامه* و *شهنشاهنامه* تنها سه سال است؛ بنابراین زمان سرایش نمی‌تواند دلیل مناسبی برای این اختلاف نظر باشد. حتی در تاریخ گزیده که مستوفی آن را پنج سال پیش از *ظفرنامه* به پایان رسانده است، نگاه متعصبانه و سخت‌گیرانه‌ای که

در *ظفرنامه* درباره نزاریان ایران وجود دارد، دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد به دلیل وحدت موضوع و هم‌زمانی خلق دو اثر، در شرح حوادث از منابع یکسانی استفاده شده (مستوفی، ۱۳۸۰: مد) و بنابراین چگونگی روایت در این تاریخ منظوم و مثنوی یکسان باشد؛ اما در *تاریخ گزیده*، حوادث خلاصه‌تر، با ارزش‌گذاری و تفسیر دینی کمتر و گاهی متفاوت بیان شده است. البته در هر دو اثر رهبران اسماعیلی بعد از مرگ به دوزخ می‌روند و قتل پدر نومسلمان با رویکردی دینی ذکر شده است؛ البته تفاوت‌هایی نیز دیده می‌شود؛ مثلاً در *ظفرنامه* بر روایت زنازادگی حسن دوم تأکید شده و در *تاریخ گزیده* هر دو روایت سست است؛ برخلاف *ظفرنامه* که اسماعیلیان از ابتدا با عنوان ملحد یاد شده‌اند، در *تاریخ گزیده* آنها از زمان حکومت حسن دوم ملاحظه نام می‌گیرند؛ همچنین در *تاریخ گزیده* به دلایل دینی قتل علاءالدین اشاره‌ای نشده و تنها دلیل کشته‌شدن علاءالدین، لواط‌کردن او با حسن مازندرانی بیان شده است.

تاریخ منظوم کاشانی و *ظفرنامه* در روایات مربوط به تاریخ مغول، از نظر واژگان، روایت‌پردازی و نوع قضاوت شباهت بسیاری دارند و به نظر می‌رسد *تاریخ منظوم کاشانی* یکی از منابع اصلی مستوفی در سرودن این بخش بوده است؛ اما با مقایسه ابیات مربوط به اسماعیلیان مشخص می‌شود که در این مورد همانندی کمتری بین دو منظومه وجود دارد و رویکرد شاعران متفاوت است؛ مستوفی نگاهی کاملاً ایدئولوژیک و دینی به این موضوع دارد. درباره دلایل این نگرش می‌توان به انگیزه‌های شخصی شاعر توجه کرد. زادگاه مستوفی قزوین بود که بیشترین صدمات را از اسماعیلیان دیده بود؛ بنابراین طبیعی است که کینه شخصی شاعر نسبت به این گروه در اثرش منعکس شده باشد. همچنین تعصب مستوفی نسبت به مذهب تسنن می‌تواند دلیل دیگری برای این رویکرد باشد (خلعتبری و فتحی، ۱۳۸۵: ۹-۳۸). کاربرد صفات منفی دینی درباره اسماعیلیان می‌تواند مؤید این موضوع باشد. تصویری که در *ظفرنامه* از حسن صباح و جانشینان او ارائه شده، به نگاه جوینی بسیار شبیه است و در شرح روایات نیز شباهت‌های زیادی بین دو اثر دیده می‌شود.

در مقابل به نظر می‌رسد که دیدگاه کاشانی به خواجه رشیدالدین نزدیک است؛ هر دو نگاهی معقول و متعادل به اسماعیلیان دارند، گاهی به بیداد و الحداد آنها اشاره کرده و کمتر به حوادث، رنگ دینی داده‌اند؛ در شکل روایت هم همانندی‌هایی بین این دو وجود دارد. به‌طور کلی در *تاریخ منظوم کاشانی* رویدادهای مختلف به‌ندرت با نگاه دینی تند و افراطی، همانند *ظفرنامه*، شرح و تفسیر شده و شاعر بیشتر به روایت‌کردن مختصر حوادث توجه داشته است تا ارزش‌گذاری آنها؛ این رویکرد کاشانی در توصیف اسماعیلیان نیز دیده می‌شود.

درباره دلایل رویکرد مثبت *شهنشاه‌نامه* نسبت به اسماعیلیان می‌توان گفت شاید تبریزی عقیده داشته که حکومت نزاریان ایران جنبشی ایرانی با هدف مقابله با بیگانگان بوده است و به همین دلیل کمتر به نکوهش این گروه پرداخته است. همانطور که پیشتر اشاره شد، در *شهنشاه‌نامه* نشانه‌های بسیاری وجود دارد که توجه و علاقه شاعر به فرهنگ ایرانی و زبان فارسی را تأیید می‌کند؛ بنابراین به نظر می‌رسد تمایلات ایران‌دوستانه تبریزی در تفسیر حادثه نابودی اسماعیلیان تأثیرگذار بوده است.

۶- نتیجه‌گیری

در این مقاله چگونگی معرفی و تصویرآفرینی اسماعیلیان و انگیزه‌های خان مغول برای حمله به قلاع اسماعیلیه در سه منظومه *تاریخ منظوم کاشانی*، *ظفرنامه* و *شهنشاه‌نامه* بررسی و مقایسه‌ای هم با آثار تاریخی مرتبط با این موضوع

انجام شد تا مشخص شود این شاعران چه موضعی نسبت به این حادثه تاریخی و اسماعیلیان الموت داشته‌اند و چه عواملی در اختلاف نظر میان شاعران و نویسندگان در شرح و توصیف این موضوع مؤثر بوده است.

همانطور که مشاهده شد، با اینکه هر سه منظومه تاریخی یادشده در دوره زمانی و تاریخی نزدیک به یکدیگر و در دربار ایلخانان سروده شده است و انتظار می‌رود نظریه‌ها و دیدگاه‌های مشابهی در آنها دیده شود، اما سه رویکرد متفاوت در این آثار وجود دارد: مستوفی با رویکردی مذهبی و با دلایلی شخصی و عقیدتی، تصویری بسیار منفی از اسماعیلیان ارائه کرده است که این نگرش به دیدگاه جوینی نزدیک است. کاشانی همانند خواجه رشیدالدین با زبان و بیانی ملایم‌تر و معتدل‌تر از اسماعیلیان سخن رانده و نسبت به *ظفرنامه*، صفات نکوهیده کمتری درباره ایشان به کار برده است. تبریزی هم شاید به دلیل گرایش ایران‌دوستانه خود، معمولاً تصویری ستوده از اسماعیلیان ارائه و به ندرت آنها را مذمت کرده است؛ بنابراین مشاهده می‌شود که هر کدام از این شاعران با توجه به باورها و نظرگاه‌های خود، رویکردی متفاوت به این موضوع داشته و در بسیاری از موارد آگاهانه و هدفمند از صفات، ترکیبات و عناصر خیال بهره برده‌اند؛ همچنین در چگونگی روایت، حذف یا تأکید برخی رویدادها هدفمند عمل کرده‌اند.

بررسی رویدادهای تاریخی دیگر - مانند حمله چنگیزخان به ایران، فتح بغداد و انقراض خلافت عباسی، نبرد با ممالیک مصر و شام، درگیری‌های ایلخانان با خاندان جوچی و چغتای و حاکمان دشت قپچاق - در حماسه‌های تاریخی دوره ایلخانی و توجه به دیدگاه متفاوت شاعران این منظومه‌ها در توصیف و تحلیل این حوادث می‌تواند برای ترسیم نگرش کلی این شاعران نسبت به مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه و نوع و شیوه تعاملات و روابط ایشان با نهاد حکومت بسیار مؤثر و راهگشا باشد.

پی‌نوشت

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به مقاله «تحقیقی در احوال شمس کاشی و شهنامه چنگیزی» (مدبری و دیگران، ۱۳۹۵).
۲. نک. مقدمه *ظفرنامه* (مستوفی، ۱۳۸۹: ل-ط).
۳. نک. مقدمه *شهنشاه‌نامه* (تبریزی، ۱۳۹۷: ۲۳-۱۷).
۴. رک. مقاله «ارزیابی جایگاه مغولان و ایرانیان در شهنشاه‌نامه احمد تبریزی» (گوهری کاخکی و دیگران، ۱۳۹۲: ۸۴-۵۷).
۵. رک. مقدمه *شهنشاه‌نامه* (تبریزی، ۱۳۹۷: ۴۷-۵۴).

منابع

- استرویوا، لودمیلا (۱۳۷۱). *تاریخ اسماعیلیان در ایران*، ترجمه پروین منزوی، تهران: اشاره.
- امین، حسن (۱۳۸۲). *اسماعیلیون و مغول و خواجه نصیرالدین طوسی*، ترجمه مهدی زندیه، قم: دایرة المعارف فقه اسلامی.
- تبریزی، احمد (۱۳۹۷). *شهنشاه‌نامه*، تصحیح مهشید گوهری کاخکی و جواد راشکی، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری سخن.

- جوینی، علاءالدین محمد (۱۳۸۷). *تاریخ جهانگشای جوینی*، ج ۳، به‌اهتمام احمد خاتمی، تهران: علم.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۳). «آیا خواجه نصیرالدین طوسی در یورش مغولان به بغداد نقشی بر عهده داشته است؟»، *جستارهای ادبی*، شماره ۶۷، ۴۷۹-۵۰۲.
- خلعتبری، اللهیار (۱۳۸۵). «بررسی نظر و دیدگاه دو مورخ بزرگ دوره ایلخانان درباره اسماعیلیان»، *مسکویه*، شماره ۵، ۷۹-۱۰۲.
- خلعتبری، اللهیار؛ فتحی، کوروش (۱۳۸۵). «دیدگاه حمدالله مستوفی درخصوص اسماعیلیان»، *مسکویه*، شماره ۳، ۴۶-۳۳.
- دفتری، فرهاد (۱۳۷۶). *افسانه‌های حشاشین*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: فرزاد.
- _____ (۱۳۸۲). *تاریخ و اندیشه‌های اسماعیلی در سده‌های میانه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: فرزاد.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳). *جامع‌التواریخ*، ج ۲، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.
- _____ (۱۳۸۱). *جامع‌التواریخ: اسماعیلیان و فاطمیان*، به‌اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرس، تهران: علمی و فرهنگی.
- عباسی، حبیب‌الله؛ عظیمی، الهه (۱۳۹۵). «مغلطه تأثیر عاطفی در بازنمایی تاریخ». *متن‌پژوهی ادبی*، ش ۶۷، ۳۶-۷.
- فضائی، یوسف (۱۳۶۳). *مذهب اسماعیلی و نهضت حسن صباح*، تهران: موسسه مطبوعاتی عطائی.
- کاشانی، شمس‌الدین، *تاریخ منظوم*، نسخه خطی شماره ۵۸۵ س س، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- گوهری کاخکی، مهشید؛ عباسی، جواد؛ مهدوی، محمدجواد (۱۳۹۲)، «ارزیابی جایگاه مغولان و ایرانیان در *شهنشاه‌نامه احمد تبریزی*»، *جستارهای ادبی*، سال ۴۶، ش ۱، ۸۴-۵۷.
- لویس، برنارد (۱۳۶۲). *تاریخ اسماعیلیان*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
- _____ (۱۳۷۱). *فدائیان اسماعیلی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۳). *حشاشین فرقه‌ای تندرو در اسلام*، ترجمه حسن خاکباز محسنی، تهران: زمان.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲). *تاریخ گزیده*، به‌اهتمام عبدالحسن نوایی، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۷). *ظفرنامه*، چاپ عکسی نسخه خطی شماره ۲۸۳۳، کتابخانه ملی بریتانیا، زیر نظر نصرالله جوادی و نصرت‌الله رستگار، مرکز نشر دانشگاهی ایران و انتشارات آکادمی علوم اتریش.
- _____ (۱۳۸۰). *ظفرنامه (قسم اسلامی)*، ج ۱، تصحیح مهدی مدائنی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۸). *ظفرنامه (قسم احکامیه)*، ج ۶، تصحیح پروانه نیک‌طبع، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هاجسن، مارشال (۱۳۸۷). *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: علمی و فرهنگی.